

خرید کتاب های کنکور

با تخفیف ویژه

و

ارسال رایگان

Medabook.com

+



یک جلسه تماس تلفنی رایگان

با مشاوران رتبه برتر

برای انتخاب بهترین منابع

دبیرستان و کنکور

۰۲۱ ۲۸۴۲۵۲۱۰



عربی ۱۲ | درس اول

واژگان سطر به سطر

تَرَاهِم: آنان را می بینی

فِئْصَة: نقره

أَمْ: یا

حَدِيد*: آهن

نُحَاس*: مس

ذَهَب: طلا

طِينَة*: گِل، سرشت

سِوَى*: جز

لَحْم*: گوشت

عَظْم*: استخوان

عَصَب*: پی، عصب

حِیَاء: شرم

التَّفَاخُر: افتخار کردن

مَحْمُود: ستایش شده

إِعْلَمُوا

لا یَضِیْع: تباہ نمی کند (ماضی: أَضَاعَ)

أَجْر: پاداش

المُحْسِنِین: نیکوکاران

قَالَ: گفت

أَعْلَمَ: می دانم

قَدِیر: توانا

كَأَنَّ: گویی، مانند

إِرْضَاء: خشنود ساختن

جَمِیع: همه

غَايَة: هدف

لا تَذْرُكُ: به دست نمی آید

نَتَى الدرس

قِیْمَة: ارزش

إِمْرِئ: انسان

بُحْسِنَهُ: آن را به خوبی انجام می دهد

الذَّاء: بیماری

الدَّوَاء: دارو

ما تَبْصِرُ*: نگاه نمی کنی

لا تَشْعُرُ: احساس نمی کنی

تَزَعَمُ*: گمان می کنی (ماضی: زَعَمَ)

حِزْم*: پیکر

أَنْطَوَى*: به هم پیچیده شد

(مضارع: یَنْطَوِي)

أَكْفَاء: همتایان

مِنْ جِهَة: از سمت، از نظر

الآبَاء: پدران

قَدْر: اندازه، ارزش

أَسْمَاء: نامها

فَرَب: کسب کن

لا تَطْلُبُ: نخواه، طلب نکن

بَدَل*: جانشین

مَوْتِی: مردگان

أَحْیَاء: زندگان

الفَخْر: افتخار

العَفَاف: پاکدامنی

جَهْلًا: نادانی (از روی نادانی)

النَّسَب: دودمان



أَغْنَى: بی نیازکننده تر	لِکِنَّ: ولی
الْعَفْو: بخشش	ذُو: دارای
عِنْدَ الْقُدْرَةِ: زمان توانمندی	فَضْل: بخشش
أَجْمَل: زیباتر	لَا يَشْكُرُونَ: سپاسگزاری نمی کنند
العَافِيَةِ: سلامتی	لَيْتَنِي: ای کاش من
أَسْوَأُ: بدتر	جَعَلْنَا: قرار دادیم
مَا يَلِي: آنچه می آید	الْقُرْآن: خواندن (در این جا: قرآن)
يَسْتَوِي: برابرند (در این جا)	لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: امید است شما
لَا يَحْزَنُكَ: تو را نباید غمگین کند	خردورزی کنید
قَوْل: گفتار	فَائِز: برنده
العِزَّة: ارجمندی	كِرَّة المِنضَة: تنیس روی میز
رَبِّب: شک	الْبَعْث: رستاخیز
هُدًى: هدایتی	يَقَاتِلُونَ: می جنگند
الْمُتَّقِينَ: پرهیزگاران	صَفًا: صفاسته
إِكْرَاه: اجبار	بَنِيَان: ساختمان
لَا تُطْعَمُوا: خوراک ندهید	مَرصُوص: استوار
الْمَسَاكِين: بیچارگان	طَوِيل: طولانی
الْتِمَارِين	قَصِير: کوتاه
مَوْصَل: رسانا	المُشْتَرِي: خریدار
الكَهْرِبَاء: برق	مُتَرَدِّد: دودل، مردد
حَمْرَاء: قرمز	شِرَاء: خریدن
حَيْط: نخ	البِضَاعَة: کالا
أَبْيَض: سفید	عَازِم: مصمم
يَجْرِي: جریان دارد، جاری است	إِبْحَث... عَن: بگرد، جست و جو کن
الْحَيْس: احساس	العَصَاة: آبیوه گیری
الْجِلْد: پوست	المُعْجَم: لغت نامه
تُرَاب: خاک	مَكْتُوبَة: نوشته شده
مُخْتَلِط: آمیخته شده	لَا عَلِمَ لَنَا: هیچ دانشی نداریم
لَا تَسْبُوا: دشنام ندهید	عَلَّمْتَنَا: به ما آموخته ای، به ما آموختی
يَذْعُونَ: فرامی خوانند	كَنْز: گنج

www.Gajmarket.com

لَيْسَ: نیست
 قَلُوب: دل‌ها
 يَكْتُمُونَ: پنهان می‌کنند
 ما أَبْرَى: بی‌گناه نمی‌شمارم
 أَمَّازَة: بسیار دستوردهنده
 السَّوء: بدی
 قد أَفْلَحَ: رستگار شده‌اند (در این جا)
 صَلَاتِهِمْ: نمازشان
 خَاشِعُونَ: فروتن (در این جا)
 عَلَام: بسیار دانا
 الْغُيُوب: نهان‌ها
 أَحْسِنُوا: نیکی کنید
 الْمُحْسِنِينَ: نیکوکاران
 سَقْفًا: سقفی
 مَحْفُوظًا: نگه‌داشته‌شده
 سَمَّيْل: پرسیده شد
 السِّيَّاح: گردشگران
 قَاعَة: سالن
 الدَّلِيل: راهنما
 تَمَتَّى: آرزو کرد
 المَزَارِع: کشاورز
 جَائِع: گرسنه
 ذَنْبِك: گناهت
 أَوْفُوا: وفا کنید
 العهد: پیمان
 رَحِيم: مهربان
 البِقَاع: قطعه‌های زمين
 البِهَائِم: چارپایان
 نِعَم: نعمت‌ها
 حَوَائِج: نیازها

دون الله: به جای خدا
 يُسَارِعُونَ*: شتاب می‌ورزند
 لا تَحْمَلْنَا*: بر ما تحمیل نکن
 لا طَاقَةَ لَنَا بِهِ: توانش را هیچ نداریم
 لا يَذْكُرُ: یاد نشود، ذکر نشود (در این جا)
 حَصَلْتَان: دو ویژگی
 البَخْل: خساست
 الغَضَب: خشم
 مَفْسَدَة*: مایه تباهی
 أَشَدَّ: سخت‌تر
 التَّفَكَّرُ: اندیشیدن
 لا تُمَيِّتُوا*: نمی‌رانید (أَمَات: میراند)
 الرَّزْع: محصول
 حَذُوا*: بگیرید (أَخَذَ: گرفت)
 كُونُوا*: باشید (كان: بود)
 نَقَاد: نقدکنندگان
 جَلَسَ: نشست
 أَجَلَسَ: نشاند
 قَطَعَ: بُرید
 انْقَطَعَ: بُریده شد
 عَفَرَ: آمرزید
 اسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
 سُبْحَانَ: پاک است
 أُسْرَى: حرکت داد
 لِيلاً: شبانه
 جَادِلُهُمْ: با آنان بحث کن
 أَعْلِمَ: داناتر
 ضَلَّ: گم شد، گمراه شد
 سَبِيلَهُ: راهش
 أَفْوَاهِهِمْ: دهان‌هایشان



المترادفات (مترادفها)

معنی	مترادف	کلمه
بیماری	المَرَض	الدَّاء
نگاه کرد، مشاهده کرد	رَأَى، شَاهَدَ، نَظَرَ	أَبْصَرَ
احساس کرد	أَحْسَسَ	شَعَرَ بِـ
گمان کرد، پنداشت	ظَنَّ، حَسِبَ	زَعَمَ
پیکر، بدن، جسم	الجِسْم، البَدَن	الجِزْم
سمت، سو	نَحْو	جِهَةٌ
نیاکان، پدران	الأجداد	الآباء
انسان، شخص	الإنسان	الإمرئ
کارها	الأعمال	الأفعال
کسب کن	اِكْتَسَبَ	فَزِ بِـ
افتخارکننده، فخر فروش	المُفْتَخِر	الفاخر
جَز	إِلَّا	سِوَى
سلامتی	الصَّحَّة	الشِّفاء، العافية
نشست	قَعَدَ	جَلَسَ
فروتن	خاضع	خابِيع
شبيه است، مانند	كَ	يُشْبِهُ
پاداش	ثَوَاب	أَجْر
هدف	الهدف، القَصْد	الغاية
خواندن	القراءة	الْقُرْآن

تنبلی	الْكَسَالَةُ	الْكَسَلُ
جنگید، مبارزه کرد	حَارَبَ	قَاتَلَ
راه	طَرِيقَ	سَبِيلَ
جست‌وجو کرد	فَتَّشَ عَن	بَحَثَ عَنُ
گفتار	كَلَامَ	قَوْلَ
اجبار	إِجْبَارَ	إِكْرَاهَ
شتافت	أَسْرَعَ	سَارَعَ
ویژگی	مِيزَةَ	خَصْلَةَ
فهمید، دانست	عَلِمَ	فَهِمَ
پنهان کرد	سَتَرَ	كَتَمَ

الْمُتَضَادَاتُ (متضادها)

معنی	متضاد	کلمه
بیماری ≠ دارو، شفا	الدَّوَاءُ، الشِّفَاءُ، الصَّحَّةُ	الدَّاءُ، المَرَضُ
کوچک ≠ بزرگ	كَبِيرَ	صَغِيرَ
بزرگ‌تر ≠ کوچک‌تر	أَصْغَرَ	أَكْبَرَ
پدران ≠ مادران	الْأُمَّهَاتُ	الْآبَاءُ
مردان ≠ زنان	نِسَاءَ	رِجَالَ
مردگان ≠ زندگان	أَحْيَاءَ	مَوْتَى
مادر ≠ پدر	أَبَ	أُمَّ
ثابت ≠ متحرک	مُتَحَرِّكَ	ثَابِتَ



جَهَّال	عُلَّام / عُلَمَاء	نادانان ≠ دانایان
المَيِّت	الْحَيِّ	مرده ≠ زنده
فَائِز	خَائِر	برنده ≠ بازنده
طَوِيل	قَصِير	بلند ≠ کوتاه
هُنَا	هُنَاكَ	این جا ≠ آن جا
المُشْتَرِي	البَائِع	خریدار ≠ فروشنده
مُتَرَدِّد	مُصَمِّم	دول، مردد ≠ مصمم، قاطع
شِرَاء	بَيْع	خرید ≠ فروش
خَيْر	شَرّ	خوبی ≠ بدی
أَبْيَض	أَسْوَد	سفید ≠ سیاه
الكِذْب	الصِّدْق	دروغ ≠ راست، راستی
جَلَسَ، قَعَدَ	قَامَ	نشست ≠ برخاست
كَتَمَ، سَتَرَ	أَظْهَرَ، بَيَّنَّ	پنهان کرد ≠ آشکار کرد

الجموع المكسرة (جمع های مكسر)

معنی	جمع مكسر	كلمه
ارزش‌ها	قِيَم	قِيَمَة
داروها	أَدْوِيَة	دَوَاء
پیکرها	أَجْرَام	جِزْم
بزرگ‌ترها	أَكْبِر	أَكْبَر
همتایان	أَكْفَاء	كُفَّاء
پدرها	آبَاء	أَبَّ

مردها	رِجَال	رَجُلٌ
کارها، عمل‌ها	أَفْعَال	فِعْلٌ
نام‌ها	أَسْمَاء	اسْمٌ
مردگان	مَوْتَى	مَيِّتٌ
زندگان	أَحْيَاء	حَيٌّ
گوشت‌ها	لُحُوم	لَحْمٌ
استخوان‌ها	عِظَام	عَظْمٌ
پی‌ها، عصب‌ها	أَعْصَاب	عَصَبٌ
عقل‌ها	عُقُول	عَقْلٌ
ادب‌ها	أَدَاب	أَدَبٌ
جانشین‌ها	أَبْدَال	بَدَلٌ
نادان‌ها	جُهَّال	جَاهِلٌ
کافر‌ها	كُفَّار	كَافِرٌ
دوست‌ها	أَصْدِقَاء	صَدِيقٌ
شهر‌ها	مُدُن	مَدِينَةٌ
کشور‌ها	بِلَاد	بَلَدٌ
کالاها	بَضَائِع	بِضَاعَةٌ
رشته‌ها	حُبُوط	حَيْطٌ
دهان‌ها	أَفْوَاه	فَمٌ
دل‌ها	قُلُوب	قَلْبٌ
نهان‌ها	عُيُوب	عَيْبٌ



المُتَشَابِهَات (مشابهات)

إِمْرِي (انسان، شخص) / إِمْرَأَةٌ (زن) / مُرَّةٌ (تلخ) / مُرَّةٌ (بار، دفعه)

الدَّاءُ (بیماری) / الدَّوَاءُ (شفا، دارو)

جَزْمٌ (پیکر) / جَزْمٌ (گناه) / أَجْرٌ (پاداش) / جَزَّ (حرف جرّ)

بَدَلٌ (جانشین) / بَدَّلَ (تبدیل کرد)

حَدِيدٌ (آهن) / حَدَادٌ (آهنگر) / مُحَدَّدٌ (مشخص) / حَدٌّ (اندازه)

سَوِيٌّ (جَزٌّ) / يَسْتَوِي، إِسْتَوَى (برابر است، برابر شد) / سَوَاءٌ (بدی)

زَعَمَ (گمان کرد) / زَعِيمٌ (رهبر)

غَايَةٌ (هدف) / نِهَایَةٌ (پایان) / بَدَايَةٌ (آغاز)

بَعَثَ (رستاخیز) / بَعَثَ (فرستاد) / اِنْبَعَثَ (فرستاده شد) / باعِثٌ (علت، سبب)

الرَّيْبُ (شک) / الرَّيْتُ (روغن) / البَيْتُ (خانه)

العَظْمُ (استخوان) / العَظْمُ (تصمیم، اراده) / الحِزَامُ (کمربند)

سَارَعَ (شتافت) / سَاعَدَ (یاری کرد) / سَازَ (حرکت کرد) / أَسْرَعَ (شتافت)

حَمَلَ (تحمیل کرد) / حَمَلَ (بُرد، حمل کرد) / حَمَالَ (بارتَر) / حَامِلٌ (حمل کننده)

داء (بیماری) / دَوَاءٌ (دارو) / دَوْدَةٌ (کرم) / دَوَّرَ (نقش)

كَيْدٌ (دروغ) / كَاذِبٌ (دروغگو) / كَذَّابٌ (بسیار دروغگو) / كَذَّبَ (دروغ گفت)

مُفْسِدَةٌ (مایه تباهی) / يَفْسِدُ (فاسد می شود) / مُفْسِدٌ (فسادکننده)

جَلَسَ (نشست) / أَجْلَسَ (نشاند) / جَلِيسٌ (هم نشین) /

مَجْلِيسٌ (محل نشستن) / اِجْلَاسٌ (نشاندن)

قَطَعَ (بُرید) / انْقَطَعَ (بُریده شد) / قاطِع (بُرنده) /

مَقْطُوع (بریده‌شده) / انْقِطَاع (بریده شدن)

عَفَرَ (آموزید) / اسْتَعْفَرَ (آموزش خواست) / غَافِر (آموزنده) /

مَعْفُور (آموزیده‌شده) / مُسْتَعْفِر (آموزش خواهنده) /

غَفَّار (بسیار آموزنده) / اسْتِغْفَار (آموزش خواستن)

ضَلَّ (گم شد، گمراه شد) / ضَلال (گمراهی) / أَضَلَّ (گمراه کرد)

ترجمه جملات مهم

نَصُّ الدَّرْسِ

۱ «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»: ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

۲ دَوَاؤُكَ فَيْكَ و ما تَبْصِرُ / و دَاوُوكَ مِنْكَ و لا تَشْعُرُ: دوی تو در توست و [آن را] نمی‌بینی و بیماری تو از توست در حالی که [آن را] احساس نمی‌کنی.

۳ اُتْرَعِمَ اَنْتَكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ / وَ فَيْكَ اَنْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ: آیا گمان می‌کنی که تو پیکر کوچکی هستی در حالی که جهان بزرگ‌تر در تو به هم پیچیده شده است؟
۴ النَّاسُ اَكْفَاءُ: مردم همتا (همتایان) هستند.

۵ وَ قَدَّرَ كُلَّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ / وَ لِلرَّجَالِ عَلَيَّ الْاَفْعَالِ اَسْمَاءُ: و ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد و مردان با کارها [یشان] نام‌هایی دارند.

۶ فَفَرَّ بِعِلْمٍ وَ لا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا / فَالْاِنْسَانُ مَوْتِي وَ اَهْلُ الْعِلْمِ اَحْيَاءُ: پس دانش را کسب کن و جایگزینی برای آن نخواه پس مردم مرده (مرده‌هایی) هستند و اهل دانش زندگانند (زنده‌اند).

۷ اَتَيْهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ: ای که نابخردانه به دودمان افتخار می‌کنی!

۸ هَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ طِينَةٍ / اَمْ حَدِيدٍ اَمْ نَحَاسٍ اَمْ ذَهَبٍ: آیا ایشان را می‌بینی که از نقره یا آهن یا مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

۹ بَلْ تَرَاهُمْ خَلِقُوا مِنْ طِينَةٍ / هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ: بلکه آنان را می‌بینی که از گلی آفریده شده‌اند آیا به‌جز گوشت و استخوان و پی هستند؟



إِعْلَمُوا

۱۰ ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾: بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

۱۱ ﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾: آنان مانند یاقوت و مرجان‌اند.

۱۲ ﴿كَأَنَّ إِرْضَاءَ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تَدْرُكُ﴾: گویی خشنود ساختن همهٔ مردم، هدفی است که به‌دست آورده نمی‌شود.

۱۳ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾: بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیش‌تر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

۱۴ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا قِرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾: بی‌گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

۱۵ ﴿فَهَذَا يَوْمَ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾: پس این، روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید.

۱۶ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بِنِيَانٍ مَّرْصُوضٌ﴾: قطعاً خدا کسانی را که صف‌بسته در راه او پیکار می‌کنند دوست می‌دارد گویی آن‌ها ساختمانی استوار هستند.

۱۷ ﴿كَأَنَّ الْمُسْتَرِيَّ مُتَرَدِّدٌ فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمٌ عَلَى بَيْعِهَا﴾: خریدار در خریدن کالا دودل است ولی فروشنده در فروشش مصمم است.

۱۸ ﴿... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾: جز آن چه به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نداریم.

۱۹ ﴿لَاشْيَءٍ أَحْسَنَ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ﴾: هیچ چیز بهتر از بخشش در هنگام توانایی نیست.

۲۰ ﴿لَا خَيْرَ فِي قَوْلِ إِمَامٍ أَعْمَى﴾: هیچ خیری در سخنی جز با کار (عمل کردن) نیست.

۲۱ ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند برابرند؟

۲۲ ﴿لَوْ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾: گفتارشان تو را نباید اندوهگین کند زیرا ارجمندی همه از آن خداست.

۲۳ ﴿لَا تَطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ﴾: بیچارگان را از آنچه نمی‌خورید، خوراک ندهید.

التَّمَارِينُ

۲۴ ﴿النُّحَاشُ عُنْصُرٌ فَلِزِّيٌّ كَالْحَدِيدِ مَوْصَلٌ لِلْحَرَاةِ وَالْكَهْرَبَاءِ﴾: مس عنصری فلزی مانند آهن و رسانای گرما و برق است.

﴿۲۵﴾ الْعَصَبُ خَيْطٌ أبيضٌ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْحِشُّ: عصب رشته‌ای سفید در بدن است که در آن حس جریان دارد.

﴿۲۶﴾ ﴿وَلَا تَسْتَبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُوا اللَّهَ...﴾ و کسانی که غیر خدا را فرا می‌خوانند دشنام ندهید که به خدا دشنام دهند.

﴿۲۷﴾ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...﴾ ای پیامبر ﷺ کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را نباید غمگین کنند.

﴿۲۸﴾ ﴿... رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ...﴾ پروردگارا آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما تحمیل نکن.

﴿۲۹﴾ ﴿لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ﴾: خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم رحم نمی‌کند.

﴿۳۰﴾ ﴿كُلَّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ وَ لَا بَرَكَةَ فِيهِ﴾: هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود پس فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.

﴿۳۱﴾ ﴿لَا تَعْصَبُ فَإِنَّ الْعَصَبَ مَفْسَدَةٌ﴾: خشمگین نشو، زیرا خشم مایه تباهی است.

﴿۳۲﴾ ﴿لَا تَسْتَبُوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعِدَاوَةَ بَيْنَهُمْ﴾: به مردم دشنام ندهید زیرا دشمنی را میان آنان به دست می‌آورید.

﴿۳۳﴾ ﴿لَا تَمِثُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَالرَّزَعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ﴾: دل‌ها را با بسیاری غذا و نوشیدنی نمیرانید زیرا قلب مانند محصول هنگامی که آب بر آن زیاد شود می‌میرد.

﴿۳۴﴾ ﴿حَدُّوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كَوْنُوا نَقَادَ الْكَلَامِ﴾: حق را [حتی] از اهل باطل فرابگیرید و باطل را [حتی] از اهل حق فرانگیرید، سخن سنج باشید.

﴿۳۵﴾ ﴿... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾: و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است بحث کن قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش گم شده داناتر است.

﴿۳۶﴾ ﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾: دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آن چه پنهان می‌کنند، داناتر است.

﴿۳۷﴾ ﴿وَ مَا أَزْبَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَزَمَ رَبِّي...﴾ و نفسم را بی‌گناه نمی‌شمارم زیرا نفس بسیار دستوردهنده به بدی است مگر این‌که پروردگارم رحم کند.

﴿۳۸﴾ ﴿... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾: گفتند: هیچ دانشی نداریم، قطعاً تو بسیار دانای نهایان هستی.



- ۳۹ ﴿حَضَرَ السَّيَّاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ لَكِنَّ الدَّلِيلَ لَمْ يَحْضُرْ﴾: گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حاضر نشد.
- ۴۰ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ خَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾: بدانید که نیازهای مردم به سوی شما از نعمت‌های خدا بر شماست.

مفهوم جملات مهم

۱ ﴿قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ﴾

◀ ترجمه: ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

◀ مفهوم: ارزش هر انسان به کارهای نیک اوست.

۲ ﴿دَاوَأُكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ / وَ دَاوَأُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ﴾

◀ ترجمه: دوی تو در توست و نمی‌بینی / و درد تو از توست و احساس نمی‌کنی

◀ مفهوم:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

۳ ﴿أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ / وَ فَيْكَ انطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ﴾

◀ ترجمه: آیا می‌پنداری که جسم کوچکی هستی در حالی که جهان بزرگ‌تر در تو پیچیده شده است.

◀ مفهوم: اشاره به بزرگی و عظمت انسان

۴ ﴿وَ قَدَّرَ كُلَّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ / وَ لِلرَّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ﴾

◀ ترجمه: و اندازه هر انسانی به چیزی است که آن را خوب انجام می‌دهد و مردان با [کارهایشان] نام‌هایی دارند.

◀ مفهوم: ارزشمندی و نامدار و شناخته شدن به واسطه کار نیک

۵ ﴿فَقَرُّ بَعْلِمٍ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا / فَالْتَأَسُّ مَوْتِي وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ﴾

◀ ترجمه: پس علم را به دست آور و جانشینی برای آن نخواه پس مردم مردگانند و اهل علم زندگان.

◀ مفهوم: دعوت به دانش‌اندوزی / ارزش دانشمندان و اهل علم

۶ ﴿أَيُّهَا الْفَاحِزُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ / إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمَّ وَ لِأَبٍ﴾

◀ ترجمه: ای افتخارکننده از روی نادانی به اصل و نسب، [بدان که] مردم فقط از یک مادر و یک پدر هستند.

◀ مفهوم: تأثیر نداشتن اصل و نسب در ارزش‌گذاری انسان‌ها

۷) إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ / وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ

◀ **ترجمه:** افتخار فقط به عقلی ماندگار و شرم و پاکدامنی و ادب است.

◀ **مفهوم:** افتخار انسان‌ها به زیبایی‌های معنوی است.

۸) أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ وَ إِنِّ مَاتُوا.

◀ **ترجمه:** اهل دانش زندگانند اگرچه مرده‌اند.

◀ **مفهوم:** جاودان بودن نام دانشمندان حتی پس از مرگ

۹) «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»

◀ **ترجمه:** و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم.

◀ **مفهوم:** اشاره به پشیمان بودن انسان‌های کافر در روز قیامت

۱۰) «لَا كَنْزَ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ.»

◀ **ترجمه:** هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

◀ **مفهوم:** ارزش قناعت در زندگی

۱۱) أَلْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. (لَا شَيْءَ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ).

◀ **ترجمه:** بخشش هنگام توانایی نیک است. (هیچ چیز از بخشش هنگام توانایی بهتر نیست).

◀ **مفهوم:** ارزش بخشش هنگام قدرت

۱۲) «لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ.»

◀ **ترجمه:** هیچ خوبی در سخنی مگر با کار و عمل نیست.

◀ **مفهوم:** ارزش حرف زدن به عمل به آن است.

۱۳) «لَا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ.»

◀ **ترجمه:** هیچ مبارزه‌ای مانند مبارزه با نفس نیست.

◀ **مفهوم:** اهمیت مبارزه با هواهای نفسانی / اشاره به جهاد اکبر

۱۴) «لَا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ.»

◀ **ترجمه:** هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.

◀ **مفهوم:** اهمیت سلامتی در زندگی

۱۵) «لَا سَوْءَ أَسْوَأَ مِنَ الْكَذِبِ.»

◀ **ترجمه:** هیچ بدی‌ای بدتر از دروغ نیست.

◀ **مفهوم:** نکوهش دروغ گفتن



- ۱۶ ﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾
ترجمه: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟
مفهوم: ارزش و اهمیت علم / قضاوت و برتری دانا بر نادان
- ۱۷ ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾
ترجمه: هیچ اجباری در دین نیست.
مفهوم: اهمیت اختیار در انسان
- ۱۸ ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ...﴾
ترجمه: و کسانی را که به جای خدا فرامی‌خوانند دشنام ندهید که به خدا دشنام می‌دهند.
مفهوم: اهمیت احترام به عقاید دیگران
- ۱۹ ﴿لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ...﴾
ترجمه: خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم رحم نمی‌کند.
مفهوم: مهربانی و رحم به دیگران
- ۲۰ ﴿كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ... لَا بَرَكَةَ فِيهِ...﴾
ترجمه: هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود ... هیچ برکتی در آن نیست.
مفهوم: اهمیت یاد خدا در هنگام غذا خوردن
- ۲۱ ﴿لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْعَصَبَ مَفْسَدَةٌ...﴾
ترجمه: خشمگین نشو، زیرا خشم مایه تباهی است.
مفهوم: دوری از خشم و عصبانیت / نکوهش خشم
- ۲۲ ﴿لَا فَقْرٌ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلَ التَّفَكُّرِ...﴾
ترجمه: هیچ فقری سخت‌تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
مفهوم: نکوهش نادانی و جهالت / تأکید بر اهمیت اندیشیدن
- ۲۳ ﴿لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ...﴾
ترجمه: مردم را ناسزا نگویند پس دشمنی را میان آنان به دست می‌آورد.
مفهوم: لزوم برخورد محترمانه با مردم
- ۲۴ ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا...﴾
ترجمه: به عهد و پیمان وفا کنید همانا پیمان مورد سؤال [خواهد] بود.
مفهوم: اهمیت وفاداری به عهد و پیمان
- ۲۵ ﴿إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ...﴾
ترجمه: همانا بهترین خوبی، اخلاق نیک است.
مفهوم: اهمیت خوش‌اخلاقی



واژگان موضوعی

أدوات الاستفهام (كلمات ابزاهای پرسشی)

مَنْ: چه کسی
 هَلْ، أ: آیا
 لِمَنْ: مال چه کسی، برای چه کسی
 أَيْنَ: کجا
 كَمْ: چند، چقدر
 مِنْ أَيْنَ: اهل کجا، از کجا
 مَتَى: کی، چه وقت
 مَاذَا، مَا: چه چیز، چیست
 لِمَاذَا، لِمَ: چرا، برای چه
 كَيْفَ: چگونه
 بِمَ: با چه چیزی
 أَيْ: کدام

الوسائل الكهربائيّة (وسایل برقی)

مُكَيِّف: کولر، تهویه کننده
 مصباح: چراغ
 تِلْفَاز: تلویزیون
 آلة طباعة: دستگاه چاپ
 كهربيّاء: برق
 طاقة كهربيّاء: نیروی برق
 مَسْجَل: دستگاه ضبط
 بَطَّارِيَّة: باتری
 حاسوب: رایانه
 عَصَاة: آمپوهِگیری
 تيار الكهربيّاء: جریان برق

الإتجاهات (جهت ها)

أمام: روبه رو، مقابل
 وَراء، خَلْف: پشت
 تَحْت: زیر
 جَنْب: کنار
 فَوْق: بالای
 عِنْد: نزد، کنار
 عَلَي: بر، روی
 عَلَي الیَمین: سمت راست
 عَلَي الیسار: سمت چپ
 إلی: به، به سوی، تا
 حَوْل: پیرامون، اطراف
 عَلَي امْتِدَاد: در امتداد
 الشَّمَال: چپ
 الیسار: چپ
 الیَمین: راست
 نَحْو: سمت، سو

وسائل النّقل (وسایل نقل و انتقال)

سَيَّارة: ماشین، خودرو
 حافِلَة: اتوبوس
 طائِرة: هواپیما
 جَرَّارة: تراکتور
 سَيَّارة الأَجْرة: تاکسی
 سَفینة: کشتی
 عَرَبِيَّة: واگن، گاری
 قِطار: قطار

قَم: دهان

كَيْد: جگر

جَنَاح: بال

وَجْه: چهره

لِسان: زبان

دَمْع: اشک

دَم: خون

جِلْد: پوست

بَطْن: شکم

أَطراف: دست و پا

حَدّ: گونه

دِمَاغ: مغز

نَسِيج: بافت پیوندی

زَعَنَفَة: باله ماهی

غِشَاء: پوشش جانوران و گیاهان مانند

پوست و مو

صَفَحَات الوَجْه: همه جای چهره

أعلام (اسم‌های خاص)

المسجد الحرام: مسجد الحرام

مكة المكرمة: مکه مکرمه

المدينة المنورة: مدینه منوره

المسجد النبوي: مسجد پیامبر

البقيع الشريف: قبرستان بقیع

العتبات المقدسة: زیارتگاه‌های مقدّس

البطحاء: سرزمین مکه

بني: صحرای منا

عَرَفات: صحرای عرفات

جبل التّور: کوه نور

غار حراء: غار حرا

الأشياء القيّمة (چیزهای ارزشمند)

كَنْز: گنج

دَهَب: طلا

فِضَّة: نقره

دَرّ، لَوْلُؤ: مروارید

نَقُود: پول، پول‌ها

خاتَم: انگشتر

سِوار: دستبند

ثروة، مال: ثروت

أعضاء الجسم (الحيوان والإنسان)

(اعضای بدن (حیوان و انسان))

عَين: چشم

رأس: سر

أذن: گوش

أنف: بینی

يَد: دست

قَدَم: پا

رِجْل: پا

ذاکرة: حافظه

دَنَب: دم

رُفات: استخوان پوسیده

سِن: دندان

صَدْر: سینه

لَحْم: گوشت

كَتِف: شانه، کتف

جِدْع: تنه

عَظْم: استخوان

أحبال صوتية: تارهای صوتی

عَصَب: پی، عصب



واژگان الفبایی

أَنَزَّ: برانگیخت (مضارع: يُنْزِرُ / مصدر: إنْزَارَةٌ)
الْإِثْمَارُ: میوه دادن
أَنْمَرَ: میوه داد
أَجَابَ عَنْ: پاسخ داد به (مضارع: يُجِيبُ / مصدر: إجَابَةٌ / امر: أَجِبْ)
أَجْرِي: اجرا کرد (مضارع: يُجْرِي) «لِيُجْرِي: تا اجرا کند.»
الأَجُودُ: بخشنده تر، بخشنده ترین
أَحَبَّ: دوست داشت (مضارع: يُحِبُّ / امر: أَحِبْ)
الأَحَبُّ إِلَيَّ: محبوب ترین نزد
الأَحْبَابُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأَحْبَابُ: جمع / الحَبْلُ: مفرد»
إِحْتَرَقَ: آتش گرفت (مضارع: يَحْتَرِقُ / امر: إِحْرِقْ / مصدر: إِحْرِاقُ)
إِحْتَفَلَّ: جشن گرفت (مضارع: يَحْتَفِلُّ / مصدر: إِحْتِفَالُ / امر: إِحْتَفِلْ)
إِحْتَقَرَّ: خوار کرد (مضارع: يَحْتَقِرُّ / مصدر: إِحْتِقَارُ / امر: إِحْتَقِرْ)
الإِخْتِيَالُ: فریب کاری
أَحْدَثَ: پدید آوزد (مضارع: يُحْدِثُ / امر: أَحْدِثْ / مصدر: إِحْدَاثُ)
أَحْسَنَ: خوبی کرد، خوب انجام داد (مضارع: يُحْسِنُ / امر: أَحْسِنْ / مصدر: إِحْسَانُ ≠ أَسَاءَ)

أَتَى: داد (مضارع: يُؤْتِي) (يُؤْتُونَ: می دهند)
الْآتِي، آتٍ: آینده، در حال آمدن
أَثَرَ: برگزید (مضارع: يُؤَثِّرُ)
الْآخِرُ: پایان = نهایه
الْآخِرُ، الْآخِرَى: دیگر
أَمَنَ: ایمان آورد، ایمن کرد (مضارع: يُؤْمِنُ / مصدر: إِيْمَانُ)
الْآيَةُ: نشانه
إِنْتَعَدَ: دور شد (مضارع: يَنْتَعِدُ / امر: إِنْتَعِدْ / مصدر: إِيْتَعَادُ)
أَبْدَعَ: نوآوری کرد (مضارع: يُبْدِعُ / مصدر: إِبْدَاعُ / امر: أَبْدِعْ)
أَبْصَرَ: نگاه کرد
أَبَقَ: نگهدار (أَبَقِيَ، يُبْقِي)
الإِتِّجَاهُ: جهت
إِتَّخَذَ: گرفت (مضارع: يَتَّخِذُ / امر: اِتَّخِذْ / مصدر: اِتَّخَاذُ)
إِتَّسَعَ: فراخ شد
الإِتِّصَالَاتُ: مخابرات
إِتَّصَلَ: تماس گرفت (مضارع: يَتَّصِلُ / امر: اِتَّصِلْ / مصدر: اِتِّصَالُ)
أَتَى: آمد (مضارع: يَأْتِي) = جَاءَ

أُزْسَلْ: فرستاد (مضارع: يُزْسِلُ / امر: أُرْسِلُ / مصدر: إزْسال)
أُزْضِي: راضی کرد (مضارع: يُزْضِي / مصدر: إزْضاء)
أُرُونِي: نشانم دهید («أروا + نون و قایه + ی»)
إزْدَاد: افزایش یافت (مضارع: يَزْدَادُ / مصدر: إزْدیاد)
أَسَاءَ: بدی کرد (مضارع: يَسِيءُ / مصدر: إساءة) ≠ أَحْسَنَ
الْأُسْبُوع: هفته «جمع: الْأَسَابِع»
إسْتِرَاحَ: آسود (مضارع: يَسْتَرِيحُ / مصدر: إسْتِرَاحَة)
إسْتَشَارَ: مشورت کرد (مضارع: يَسْتَشِيرُ / مصدر: إسْتِشَارَة)
إسْتَضَاءَ: روشنی جُست (مضارع: يَسْتَضِئُ / مصدر: إسْتِطَاعَة)
إسْتِطَاعَ: توانست (مضارع: يَسْتِطِيعُ / مصدر: إسْتِطَاعَة)
إسْتَعَانَ: یاری خواست (مضارع: يَسْتَعْمِرُ / مصدر: إسْتِعْمَار)
إسْتَفَادَ: استفاده کرد (مضارع: يَسْتَفِيدُ / مصدر: إسْتِفَادَة)
إسْتَقْبَحَ: زشت دانست (مضارع: يَسْتَقْرِئُ / مصدر: إسْتِقْرَار)
إسْتَقْرَار: آرامش و ثبات (مضارع: يَسْتَلِمُ / مصدر: إسْتِلَام)

أَحْصَى: شمرد (مضارع: يُحْصِي / مصدر: إحصاء)
إحْمِنِي: از من نگهداری کن (حَمَى، يَحْمِي / إحم + نون و قایه + ی)
إخْتَارَ: برگزید = إِنْتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ)
أَخَذَ: شروع کرد («أخَذَ يُنَادِي: شروع کرد به صدا زدن»)
أَخَذَ: گرفت، برداشت، بُرد (مضارع: يَأْخُذُ / امر: خُذْ)
أَخِيرًا: سرانجام (مضارع: يَدِيرُ / مصدر: إدازة)
أَدَارَ: چرخاند، اداره کرد (مضارع: يَدِيرُ / مصدر: إدازة)
الْأَدَاءَ: به جا آوردن (مضارع: يَدْرِكُ / مصدر: إدْرَاك)
أَدْرَكَ الشَّيْءَ: به آن چیز رسید و بدان پیوست (مضارع: يَدْرِكُ / امر: ادْرِكْ / مصدر: إدْرَاك)
أَدْعُ: دعوت کن، فرا بخوان، دعا کن (دَعَا، يَدْعُو)
أَدَى: ایفا کرد، منجر شد، ادا کرد (مضارع: يُوْدِي)
إدَّ: آن گاه (مضارع: يُوْدِي)
إذَا: هرگاه، اگر (مضارع: يُوْدِي)
إدَّنَ: بنابراین (مضارع: يُوْدِي)
أدْنَبَ: گناه کرد (مضارع: يُوْدِي)
أَرَادَ: خواست (مضارع: يُوْدِي)
أرَاءَ: = طَلَّبَ، شاء (مضارع: يُوْدِي)
أرَاءَ (أرى+ة): او را می بینم (حَتَّى أرأه: تا او را ببینم)



<p>أَصْلَحَ: درست گرداند (مضارع: يُصْلِحُ / امر: أَصْلِحْ / مصدر: إِصْلَاح) ≠ أَفْسَدَ</p> <p>أَصِيْبْتُ: دچار شد (أَصَابَ، يُصِيبُ)</p> <p>أَضَاعَ: تباہ کرد</p> <p>(مضارع: يُضِيعُ / مصدر: إِضَاعَةٌ)</p> <p>إِضَافَةٌ إِلَى: افزون بر</p> <p>أَضْعَفَ: ضعیف کرد</p> <p>أَضْمَرَ: پنهان کرد (مضارع: يُضْمِرُ / مصدر: إِضْمَارُ / امر: أَضْمِرْ) = أَخْفَى</p> <p>≠ أَطَهَّرَ</p> <p>الْأَطْرَافُ: دست و پا</p> <p>أَطْعَمَ: خوراک داد (مضارع: يُطْعِمُ / امر: أَطْعِمْ / مصدر: إِطْعَامُ)</p> <p>أَطْفَأَ: خاموش کرد</p> <p>(مضارع: يُطْفِئُ / مصدر: إِطْفَاءُ)</p> <p>إِطْلَعَ: آگاهی یافت (مضارع: يُطْلَعُ)</p> <p>أَطْلَقَ: رها کرد (مضارع: يُطْلِقُ / امر: أَطْلِقْ / مصدر: إِطْلَاقُ)</p> <p>أَعَانَ: کمک کرد = سَاعَدَ نَصَرَ</p> <p>(مضارع: يُعِينُ / مصدر: إِعَانَةٌ)</p> <p>إِعْتَذَرَ: بوزش خواست (مضارع: يَعْتَذِرُ / امر: اِعْتَذِرْ / مصدر: إِعْتِذَارُ)</p> <p>إِعْتَصَمَ: چنگ زد (مضارع: يَعْتَصِمُ / امر: اِعْتَصِمْ / مصدر: إِعْتِصَامُ)</p> <p>أَعْتَقَ: آزاد کرد</p> <p>الْإِعْجَابُ بِالنَّفْسِ: خودپسندی</p>	<p>إِسْتَهْلَكَ: مصرف کرد (مضارع: يَسْتَهْلِكُ / امر: اِسْتَهْلِكْ / مصدر: اِسْتِهْلَاكُ)</p> <p>إِسْتَوْدَعُ: سپرد (مضارع: يَسْتَوْدِعُ) إِسْتَوَى: برابر شد</p> <p>(مضارع: يَسْتَوِي / مصدر: اِسْتِوَاءُ)</p> <p>أَسْخَطَ: خشمگین کرد</p> <p>(مضارع: يَسْخِطُ / مصدر: اِسْخَاطُ)</p> <p>أَسْرَى: اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ)</p> <p>أَسْرَعُ: شتافت (مضارع: يُسْرِعُ / مصدر: اِسْرَاعُ / امر: أَسْرِعْ) = عَجَلَ</p> <p>الْأَسْفَلُ: پایین، پایین تر = الْأَعْلَى</p> <p>أَسْلَمَ: مسلمان شد</p> <p>(مضارع: يَسْلِمُ / مصدر: اِسْلَامُ)</p> <p>الْأَسْمِدَةُ: کودها «مفرد: اَلْسَمَادُ»</p> <p>الْأَسِيرُ: دربند «جمع: اَلْأَسْرَى»</p> <p>إِشَارَاتُ الْمُرُورِ: علامت‌های رانندگی</p> <p>إِسْتَدَّ: شدت گرفت</p> <p>(مضارع: يَسْتَدُّ / مصدر: اِسْتِدَادُ)</p> <p>إِسْتَرَى: خرید (مضارع: يَسْتَرِي)</p> <p>إِسْتَقَّ: برگرفت</p> <p>(مضارع: يَسْتَقُّ / مصدر: اِسْتِثْقَاقُ)</p> <p>إِسْتَهَزَّ: نامدار شد (مضارع: يَسْتَهِزُّ / مصدر: اِسْتِهْزَاءُ / امر: اِسْتَهِزْ)</p> <p>إِسْتَهَى: خواست</p> <p>(مضارع: يَسْتَهِي / مصدر: اِسْتِهْيَاءُ)</p> <p>أَضْبَحَ: شد (مضارع: يُضْبِحُ)</p> <p>الأصل: ریشه «جمع: الأصول»</p>
---	--

أَعْجَبَ: در شگفت آورد «تَعْجَبْنِي: خوشم می آید، مرا در شگفت می آورد» (مضارع: يُعْجِبُ / مصدر: إِعْجَاب)

الْأَعْجُوبَةُ: شگفت‌انگیز «جمع: الْأَعْجَاب»

الْأَعْرَابُ: بادیه‌نشینان

الْإِعْزَازُ: گرمی داشتن «یاعزاز: با عزت»

أَعْطَى: داد (مضارع: يُعْطِي / مصدر: إِعْطَاء) «أَعْطَيْتَنِي: به من بده»

الْإِعْمَارُ: آباد کردن (أَعْمَرَ، يُعْمِرُ)

أَعْنَى: مرا یاری کن (أَعَانُ، يُعِينُ / أَعِنُ + نون وقایه + ي)

أَعِينُونِي: مرا یاری کنید

إِعْتَرَى: فریب خورد (مضارع: يُعْتَرِي)

أَغْلَقَ: بست (مضارع: يُغْلِقُ / مصدر: إِغْلَاق / امر: أَغْلِقْ) ≠ فَتَحَ

أَفَادَ: سود رساند (مضارع: يُفِيدُ)

الْأَفْرَاحُ: جوجه‌ها «مفرد: الْفَرَحُ = الْفِرَاحُ»

إِفْتَقَرَ: فقیر شد (مضارع: يُفْتَقِرُ / مصدر: إِفْتِقَار)

أَقَامَ: بر پای داشت (مضارع: يُقِيمُ / مصدر: إِقَامَةٌ)

الْإِقَامَةُ: ماندن

أَقْبَلَ عَلَيَّ: به ... روی آورد

إِقْتَدَى: پیروی کرد

إِقْتَرَحَ: پیشنهاد داد (مضارع: يَقْتَرِحُ / امر: اقْتَرِحْ / مصدر: إِقْتِرَاح)

إِقْتَصَدَ: صرفه‌جویی کرد (مضارع: يَقْتَصِدُ / امر: اقْتَصِدْ / مصدر: إِقْتِصَاد)

الْأَقْدَامُ: پاها «مفرد: الْقَدَم»

إِكْتَفَى بِهِ: بسنده کرده است.

الْإِكْتِنَارُ: بسیار گردانیدن، زیاده‌روی

أَكْرَمَ: گرمی داشت

أَكْمَلَ: کامل کرد (مضارع: يُكْمِلُ / امر: اكْمِلْ / مصدر: إِكْمَال)

الْتَزَمَ: پایبند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ / امر: اَلْتَزِمْ / مصدر: اَلْتِزَام)

الْتَفَّتَ: توجّه کرد (مضارع: يَلْتَفِتُ / امر: اَلْتَفِتْ / مصدر: اَلْتِفَات)

الْتَقَى: دیدار کرد (مضارع: يَلْتَقِي / مصدر: اَلْتِقَاء)

أَلْفَ: نگاشت، به هم پیوست (مضارع: يُولِّفُ / امر: اَلِّفْ / مصدر: تَأْلِيف)

أَلْفَى: انداخت (مضارع: يُلْفِي / مصدر: اِلْفَاء)

«الْقَى مُحَاصِرَةً: سخنرانی کرد»

إِمْتَلَأَ: پر شد (مضارع: يَمْتَلِئُ / امر: اِمْتَلِئْ / مصدر: اِمْتِلَاء)

إِمْرَأًا، إِمْرُؤًا، إِمْرِي (الْمَرْءُ): انسان، مرد

إِمْرَأَةُ (الْمَرْأَةُ): زن «الْتَسَاءُ: زنان»

الْأَمْزَدُ: پسر نوجوانی که سیبش درآمده ولی هنوز ریش در نیاورده است.

أَمْطَرَ: باران بارید (مضارع: يُمْطِرُ / امر: اَمْطُرْ / مصدر: اِمْطَار)

أَمْكَنَ: امکان دارد (مضارع: يُمْكِنُ / امر: اَمْكِنْ / مصدر: اِمْكَان)

الْأَمَلُ: آرزو «جمع: الْأَمَال»



أَمَلْتُ: امید داشت	أَمَلْتُ: امید داشت
أَنْ: که (بر سر فعل مضارع)	أَنْ: که (بر سر فعل مضارع)
الإِنَاء: ظرف	الإِنَاء: ظرف
«جمع: الآئِيَّة و جمع الجمع آن	«جمع: الآئِيَّة و جمع الجمع آن
الأَوَانِي»	الأَوَانِي»
أَنَارَ: نورانی کرد (مضارع: يُنِيرُ / مصدر: إِنْأَرَة)	أَنَارَ: نورانی کرد (مضارع: يُنِيرُ / مصدر: إِنْأَرَة)
إِنْبَعَثَ: فرستاده شد	إِنْبَعَثَ: فرستاده شد
(مضارع: يَنْبَعِثُ / مصدر: إِنْبِعَاث)	(مضارع: يَنْبَعِثُ / مصدر: إِنْبِعَاث)
أَنْتَ عَلَى الْحَقِّ: حق با شماست	أَنْتَ عَلَى الْحَقِّ: حق با شماست
إِنْتَبَهَ: بیدار شد، متوجه شد، آگاه شد	إِنْتَبَهَ: بیدار شد، متوجه شد، آگاه شد
(مضارع: يَنْتَبِهُ / امر: اِنْتَبِهْ / مصدر: اِنْتَبَاه)	(مضارع: يَنْتَبِهُ / امر: اِنْتَبِهْ / مصدر: اِنْتَبَاه)
أَنْتَجَّ: تولید کرد	أَنْتَجَّ: تولید کرد
(مضارع: يَنْتِجُ / امر: اَنْتِجْ / مصدر: اِنْتَاج)	(مضارع: يَنْتِجُ / امر: اَنْتِجْ / مصدر: اِنْتَاج)
إِنْتَصَرَ: پیروز شد	إِنْتَصَرَ: پیروز شد
إِنْتَهَى: به پایان رسید	إِنْتَهَى: به پایان رسید
(مضارع: يَنْتَهِي / مصدر: اِنْتَهَاء)	(مضارع: يَنْتَهِي / مصدر: اِنْتَهَاء)
إِنْجَاز: انجام	إِنْجَاز: انجام
الْأَنْحَاء: سمت‌ها، سوها «مفرد: اَلنَّحْوُ»	الْأَنْحَاء: سمت‌ها، سوها «مفرد: اَلنَّحْوُ»
أَنْزَ: روشن کن (أَنَارَ، يُنِيرُ)	أَنْزَ: روشن کن (أَنَارَ، يُنِيرُ)
إِنزَعَجَ: آزرده شد	إِنزَعَجَ: آزرده شد
الإِنشِرَاح: شادمانی، فراحی	الإِنشِرَاح: شادمانی، فراحی
إِنصَمَّ: پیوست	إِنصَمَّ: پیوست
(مضارع: يَنْصَمُّ / مصدر: اِنصِمَام)	(مضارع: يَنْصَمُّ / مصدر: اِنصِمَام)
إِنطَلَقَ: به حرکت درآمد (مضارع: يَنْطَلِقُ /	إِنطَلَقَ: به حرکت درآمد (مضارع: يَنْطَلِقُ /
امر: اِنطَلِقْ / مصدر: اِنطَلِاق)	امر: اِنطَلِقْ / مصدر: اِنطَلِاق)
إِنطَوَى: به هم پیچیده شد	إِنطَوَى: به هم پیچیده شد
(مضارع: يَنْطَوِي / مصدر: اِنطِوَاء)	(مضارع: يَنْطَوِي / مصدر: اِنطِوَاء)
الْأَنْفَاق: تونل‌ها «مفرد: اَلتَّفَقُّ»	الْأَنْفَاق: تونل‌ها «مفرد: اَلتَّفَقُّ»



بَحَث: پژوهش «جمع: الأَبْحَاث»
 بَحَثَ عَنِ: دنبال ... گشت
 (مضارع: يَبْحَثُ / امر: اِبْحَثْ / مصدر: بَحْث)